بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

بحث در تنبیه شانزدهم از مباحث ذیل بحث غنا بود که در آن به استدلال در باب حرمت استماع غنا پرداختیم. چهار استدلال مطرح کردیم و عنوان نمودیم که روایات خاصه‌ای هم در این مورد وارد شده است که اگرچه غالب آن‌ها ضعیف است؛ اما اشاره‌ به آن‌ها خالی از لطف نیست. اولین روایت، روایت اول باب صد و یکم؛ باب تحريم سماع الغناء و الملاهي هست که تنها روایت معتبر این باب هم هست.

بررسی ادله‌ روایی در باب حرمت استماع غنا

بررسی دلیل اول

 می‌فرماید **مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَنْبَسَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ الْغِنَاءِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ».[[1]](#footnote-1)**

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

 این روایت از نظر سند راه برای تصحیح دارد. بخش‌های قبلی که محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابیه؛ پدر علی بن ابراهیم را توثیق کردیم و در **عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَنْبَسَةَ**، این **عنبسة،** ظاهراً مردد بین **عنبسة بن بجاد** و **عنبسة** **بن مصعب** است و هر یک از این‌ها که باشد، توثیق دارند. یکی از این دو، توثیق خاص دارد و یکی هم از رجال صفوان ابن ابی عمیر هست. البته یکی، دو **عنبسه‌** ضعیف و مجهول هم داریم؛ اما **عنبسه** در اینجا به‌احتمال‌قوی، مردد بین **عنبسة بن بجاد** یا **عنبسة بن مصعب** است که **عنبسة بن بجاد** توثیق خاص دارد و **عنبسة بن مصعب**، هم توثیق خاص دارد و هم از رجال صفوان و ابن ابی عمیر است که اگر توثیق خاص هم نداشته باشد، از رجال ابن ابی عمیر و صفوان هست؛ بنابراین بنا بر اظهر، سند این روایت معتبر است.

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

دلالت این روایت که می‌فرماید، **«اسْتِمَاعُ اللَّهْوِ وَ الْغِنَاءِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ»**، بر مرجوحیت قطعی است؛ اما دلالت بر حرمتش خیلی واضح نیست؛ زیرا عبارت **ینبت النفاق فی القلب** گاهی در مکروهات هم به کار می‌رود که وقتی کسی مبتلای به مکروهی شود، به سمت نفاق می‌رود و ازاین‌جهت در دلالت بر حرمتش، نوعی تردید است؛ گرچه که احتمال حرمت هم وجود دارد؛ اما اطمینانی به آن نیست. این یک دلیل است. بقیه‌ روایات این باب هم چون معتبر نیست، مروری اجمالی می‌کنیم.

بررسی دلیل دوم

بررسی روایت دوم عبارت است از

**وَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ سَعِيدِ بْنِ جَنَاحٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ الْخَرَّازِ قَالَ: نَزَلْنَا بِالْمَدِينَةِ فَأَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَنَا «أَيْنَ نَزَلْتُمْ؟» فَقُلْنَا عَلَى فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ فَقَالَ كُونُوا كِرَاماً فَوَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ يَقُولُ تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ فَعُدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ كُونُوا كِرَاماً فَقَالَ «أَ مَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً»[[2]](#footnote-2)** خراز این‌طور می‌گویدکه **«نَزَلْنَا الْمَدِينَةَ فَأَتَيْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فَقَالَ لَنَا أَيْنَ نَزَلْتُمْ فَقُلْنَا عَلَى فُلَانٍ صَاحِبِ الْقِيَانِ فَقَالَ كُونُوا كِرَاماً فَوَ اللَّهِ مَا عَلِمْنَا مَا أَرَادَ بِهِ وَ ظَنَنَّا أَنَّهُ يَقُولُ تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ فَعُدْنَا إِلَيْهِ فَقُلْنَا إِنَّا لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ».**

ما وارد مدینه شدیم برای این‌که خدمت حضرت برسیم. بعد می‌گوید وارد خانه‌ای شدیم که صاحب قیان بود؛ یعنی صاحب جاریه‌های مغنیه بود که مبتلای به غنا و امثالهم بود. بعد وقتی وارد حضرت شدیم، حضرت فرمودند که کجا بیتوته کردید؟ گفتم وارد فلانی شدیم که مشهور بود که در آنجا اهل قیان و مغنیات و این‌ها بود. حضرت فرمودند، **كُونُوا كِرَاماً**. همین جمله را فرمودند و ما از حضرت جدا شدیم و نفهمیدیم که منظور حضرت از **كُونُوا كِرَاماً** چه بود. چون دو جور می‌شود این را معنا کرد.

1. معنای اول آن است که حالا که آنجا رفته‌اید سخت نگیرید و با بزرگواری از آن عبور کنید.
2. اما معنای دوم آن عبارت از این است که می‌گوید، از این گناه و معصیت پرهیز کنید. این عبارت را نیاورده.

ولی به تعبیر من، ما منظور حضرت را از این جمله‌ کوتاه نفهمیدیم و گمان بردیم که **يَقُولُ تَفَضَّلُوا عَلَيْهِ** این احتمال را دادیم که حضرت می‌فرماید که مانعی ندارد، بر او وارد شوید و با بزرگواری با او تعامل کنید و خیلی سخت نگیرید. فکر کردیم که حضرت این‌طور می‌خواهند بفرمایند. بعد **فَعُدْنَا إِلَيْهِ**، محضر حضرت برگشتیم و مشرف شدیم و گفتیم **«لَا نَدْرِي مَا أَرَدْتَ بِقَوْلِكَ كُونُوا كِرَاماً»**، حضرت باز هم جواب کوتاهی فرمودند: «**أَ مَا سَمِعْتُمُ** ... **كُونُوا كِرَاماً»**، حضرت فرمودند که آنچه من گفتم متخذ از آیه‌ شریفه و ناظر به آیه‌ شریفه است که **«أَ مَا سَمِعْتُمُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراماً»**، وقتی عبور می‌کنند با بزرگواری عبور می‌کنند که آن آیه هم خودش وضوح کامل ندارد و البته ظهورش را چنانچه دقت کنیم، معنایش این است که خودشان را وارد مجلس معصیت نمی‌کنند.

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

 این روایت از نظر سند ضعیف است؛ زیرا سهل بن زیاد و سعید بن جناح و این‌ها دارد که یکی دو تا هستند و نمی‌شود به آن اعتماد کرد.

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

 از نظر دلالت هم این روایت هم می‌تواند با استماع ارتباط داشته باشد زیرا می‌گوید، وارد خانه‌ای شدم که صاحب قیان بود؛ یعنی استماع کردند و هم می‌تواند ناظر به این مفهوم باشد که وارد خانه‌ای شدند که مبتلای به معصیت بودند و مجلس معصیت بوده است. البته ممکن است که هر دو این‌ها را هم بگیرد. این هم روایت است دیگری است که به نحوی با استماع بنا بر یک احتمال ارتباط دارد؛ اما ضعیف است.

 بررسی دلیل سوم

روایت سوم عبارتش این است که عنهم عن سهل عن یاسر از امام کاظم سلام‌الله‌علیه نقل شده که «**مَنْ نَزَّهَ نَفْسَهُ عَنِ الْغِنَاءِ فَإِنَّ فِي الْجَنَّةِ شَجَرَةً يَأْمُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الرِّيَاحَ أَنْ تُحَرِّكَهَا فَيَسْمَعُ لَهَا صَوْتاً لَمْ يَسْمَعْ بِمِثْلِهِ وَ مَنْ لَمْ يَتَنَزَّهْ عَنْهُ لَمْ يَسْمَعْهُ»**[[3]](#footnote-3). می‌گوید، کسی که به آن ترتیبی که در روایات آمده است از استماع غنا پرهیز کند، صدای خوشی در بهشت می‌شنود که مثل آن در عالم شنیده نشده است و کسی که پرهیز نکند، از آن صدا در بهشت بهره نمی‌برد.

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

اما از نظر دلالت، این‌که بیان یک حال خوش در بهشت می‌کند؛ برای اینکه کسی پرهیز از این امر کند، استفاده‌ الزام از این مطلب نمی‌شود. یک درجه‌ای در بهشت است و یک نعمت ویژه‌ای از بهشت است که متوقف بر پرهیز از فلان کار است و این ممکن است با کراهت هم سازگار باشد. خیلی از مکروهات هم هست که اگر کسی ترکش کند، به درجاتی و نعم خاصه­ای در بهشت نائل می‌شود. پس این روایت، سنداً ضعیف است و دلالتش هم بیش از کراهت استفاده نمی‌شود.

دلیل چهارم (روایت چهارم):

روایت چهارم عبارت است از **وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّى كُنْتَ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ قَدْ عَرَفَ الْمَوْضِعَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنِّي كُنْتُ مَرَرْتُ بِفُلَانٍ فَدَخَلْتُ إِلَى دَارِهِ وَ نَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ فَقَالَ «ذَاكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى أَهْلِهِ أَمِنْتَ اللَّهَ عَلَى أَهْلِكَ وَ مَالِك‏»[[4]](#footnote-4)**.

می‌گوید خدمت حضرت رسیدم و ایشان فرمودند کجا بودی. حضرت طوری سؤال کردند که گویا می‌دانند من کجا بودم؛ یعنی در مجلس غنائی بودم. **فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ**، عرض کردم من از منطقه‌ای عبور می‌کردم و رفیقی پیدا کردم و وارد خانه‌اش شدم و نگاهم به جاریه‌های او افتاد **و نَظَرْتُ إِلَى جَوَارِيهِ** حضرت فرمود **ذَاكَ مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى أَهْلِهِ** این مجلسی است که تو در خانه‌ او رفتی و به جاریه­های او نگاه کردی منزلی است که **لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى أَهْلِهِ أَمِنْتَ اللَّهَ عَلَى أَهْلِكَ وَ مَالِك** آیا در امان خدا بودی از این کاری که کردی؟

الف: بررسی اعتبار سندی روایت (ضعیف است):

 این روایت هم از نظر سند ضعیف است؛ زیرا محمد بن سنان در آن است. عاصم‌ بن حمید هم اگر باشد شاید توثیق عام یا خاصی دارد؛ ولی در نسخه‌ دیگری جهم بن حمید دارد که توثیق ندارد؛ ولی آن هم دو نسخه‌ای است و به لحاظ سند از دو جهت اشکال پیدا می‌کند.

 ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

از نظر دلالت هم ظاهر اولیه‌ این روایت این است که مشکل این شخص آن است که وارد خانه‌ای شده است که مکشفه بوده‌اند و نگاه به نامحرم می‌کرده است و روایت بیشتر ناظر به این‌ مسئله است منتهی، چون غالباً جواریه و این‌ها مبتلا به غنا هم بوده‌اند، آقایان گفته‌اند که حتماً غنا هم بوده است و حمل بر استماع غنا هم کرده‌اند؛ ولی به‌هرحال در متن روایت، نظر الی‌الجواریه است؛ الی‌الجاریات المکشَّفات است و این‌که از این استدلال کنیم و بگوییم که چون غالباً آن هست، پس مقصود استماع هم هست، این خیلی وجهی ندارد. البته این روایت اگر ربطی داشت، دلالت بر حرمت داشت؛ زیرا می‌فرماید **مَجْلِسٌ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى أَهْلِهِ** بعد هم می‌گوید **أَمِنْتَ اللَّهَ عَلَى أَهْلِكَ وَ مَالِك** که بیان، بیان تحریمی است؛ اما بیشتر به نظر می‌آید که ناظر به نگاه است و نه به استماع.

 دلیل پنجم (روایت پنجم):

روایت و دلیل پنجم عبارت است از **عن الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْأَرْمَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ «مَنْ أَصْغَى إِلَى نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ وَ إِنْ كَانَ النَّاطِقُ يُؤَدِّي عَنِ الشَّيْطَانِ فَقَدْ عَبَدَ الشَّيْطَانَ**»[[5]](#footnote-5).

البته تا آنجا که یادم می‌آید، مضمون این روایت در روایات دیگر هم وجود دارد. این روایت می‌گوید کسی که به گوینده‌ای گوش بدهد، بنده‌ او شده است. حال اگر گوینده به حق باشد، بنده‌ خدا شده است و اگر گوینده شیطان باشد، در حقیقت بنده‌ شیطان شده است. کسی که به کسی گوش می‌دهد درواقع، نوعی بندگی می‌کند و چون ناطق بالغنا، بنده‌ شیطان است و مبتلای به گناه است، استماع او ه موجب می‌شود که انسان عبد شیطان شود.

الف: بررسی اعتبار سندی روایت

 این روایت از نظر سند ضعیف است؛ زیرا احمد بن محمد بن ابراهیم ارمنی توثیق ندارد؛ نه توثیق خاص و نه عام.

ب: بررسی اعتبار دلالی روایت

 از نظر دلالت، فکر می‌کنم که روایات دیگر هم به این مضمون هست و آن این‌که هر کس، پای سخن کسی بنشیند و چیزی از او را بگیرد و استماع به سخن او دهد، گویا مشارک در آن ثواب یا گناه اوست. این‌که بازار کسی را گرم کند که اضلال می‌کند‌، همین‌که استماع و اصغی کند، **فَقَدْ عَبَدَ** و او چون یعبُد‌الشیطان، پس او هم یعبد‌الشیطان می‌شود. البته این مضمون شاید در روایات دیگر هم باشد. این حکمتش اعانه است؛ ولی خودش عنوان مستقلی پیدا می‌کند. این روایت، سندش ضعیف است و دلالتش بر حرمت هم بعید نیست که می‌گوید **عَبَدَ الشیطان**؛ اما این‌که أصغی الی ناطقٍ، غنا و کیفیات صوتیه را هم بگیرد، ممکن است مقداری اشکال داشته باشد. برای این‌که أصغی الی ناطق است و ناطق که می‌گوییم؛ یعنی نطق و کلماتی می‌گوید که محتوا و مضمون باطلی دارد. ظاهر روایت بیشتر ناظر به محتوا است و بعید است که شامل چیزهایی شود که مربوط به کیفیت صوت است.

این یک جهت است که ممکن است بگوییم، ناطق در اینجا، فقط ناظر به مضمون است و ممکن هم است بگوییم که کیفیت صوت را هم می‌گیرد؛ ولی شمولش محل تردید است و بیشتر به ذهن می‌آید که ناطق، ناظر به محتوا باشد. جهت دیگر هم این است که شاید مراد از اصغی، شنیدن نباشد و کنایه از این باشد که دنبال او حرکت و عمل کند؛ نه این‌که صرف استماع باشد؛ ولو این‌که اصغی، به معنای استماع است؛ ولی بعید نیست در اینجا که با قرینه‌ اصغی الی ناطق و عبد که بعد می‌گوید، قرائنی دارد که حرف را بپذیرد و دنبال او حرکت کند و إتّباع هست و نه صرف استماع. ظاهر روایت این است؛ بنابراین، این روایت هم دلالت بر استماع نمی‌کند.

اولاً: لضعف السند؛

ثانیاً: لأن الناس ظاهرا فی المضمون و المحتوی؛

ثالثا: لأن الاصغی کنایة عن الاتباع و لیس بمجرد استماع.

این سه دلیل است که اگر بخواهید عربی بنویسید، باید به همین کوتاهی بنویسید و رسا و گویا هم هست. استدلال به این روایت ضعیف است، لهذه الامور. این روایاتی است که به جهت ضعف، خواستیم از آن عبور کنم؛ ولی مروری کردیم و بد نشد. البته یکی، دو روایت دیگر هم در مستدرک است که آن‌ها هم از همین قبیل است.

دلیل ششم

در مستدرک هم یک روایت از دعائم الاسلام نقل شده که بی سند است و عبارت از این است که «**عن قوم قدموا صغی الکوفه و نظروا فی دار المغنی**» البته من این روایت را پیدا نکردم؛ ولی ممکن است به تعبیر فهرست‌تویس عبارت این باشد: **الْآمِدِيُّ فِي الْغُرَرِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع أَنَّهُ قَالَ: «الْمُؤْمِنُ يَعَافُ اللَّهْوَ وَ يَأْلَفُ الْجِدَّ» وَ قَالَ ع: «لَمْ يَعْقِلْ مَنْ وَلَهَ بِاللَّعْبِ وَ اسْتَهْتَرَ بِاللَّهْوِ وَ الطَّرَب‏».[[6]](#footnote-6)**

وارد کوفه شدم و این‌طور شد که حضرت سؤال کردند چه شد؟ همان قصه را آورد که حضرت فرمود «**كُونُوا كِرَاماً**»، بعد آیه شریفه را فرمودند. ظاهرا این‌ها دو تا قصه است. یکی در مدینه بود و دیگری در مکه است. امام صادق (ع) هم یک سال در کوفه بوده‌اند که همان دوره خیلی‌ها از محضر حضرت استفاده بردند و یک‌سال بسیار بابرکتی برای اهل کوفه بوده است. این هم ظاهرش این است که در همان سال اتفاق افتاده است.

این روایت هم روایت اول همین باب در مستدرک است؛ ابواب ما یکتسب به باب صد و یکم. این‌که سریع این آدرس‌ها را می‌گوییم؛ برای این است که مفروضمان کتابی است که دستتان است و دائم به آن مراجعه می‌کنید. ابواب ما یکتسب‌به باب غنا، باید دائم همراهتان باشد. من وسائل‌های جدید دارم که تازه تهیه شده است و این وسائل که جامعه مدرسین چاپ کرده است، مزیتش این است که بالا وسائل و پایین هم مستدرک است.

 دلیل هفتم

روایت دومی هم در مستدرک است که سأله عن سماع الغناء این هم از دعائم و بدون سند است. آنجا می‌فرماید که حضرت فرمود **وَ عَنْهُ ع: أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ سَمَاعِ الْغِنَاءِ فَنَهَى عَنْهُ وَ تَلَا قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْؤُلًا وَ قَالَ «يُسْأَلُ السَّمْعُ عَمَّا سَمِعَ وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ وَ الْبَصَرُ عَمَّا أَبْصَر**»[[7]](#footnote-7)

این آیه را بر اینجا تطبیق داده است. البته این اعم از حرمت است و در مکروهات هم انسان مورد سؤال قرار می‌گیرد. روایت سوم، چهارم و پنجمی هم اینجا دارد که از همین قبیل است و مضمون سمع و بصر در هر دو هست یا حداقل در یکی هست. من استمع الی اللهو؛ یعنی کسی که استماع لهو دارد؛ اما هیچ‌کدام از این چند روایت، سند ندارد.

درمجموع، در دو روایت که سندش تام نیست، آمده است: «**وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ**». این‌که ما می‌گوییم فقه‌العقیده باید بحث شود، موردش همین‌جا است که می‌فرماید «**وَ الْفُؤَادُ عَمَّا عَقَدَ**»؛ یعنی سؤال از قلبش می‌کنند؛ به خاطر اعتقادی که دارد که اعتقاد امر اختیاری است. این پنج روایت که در وسائل است و پنج روایت هم در مستدرک است و شاید هم بیشتر پیدا شود.

 جمع‌بندی تنبیه شانزدهم

دیروز که من از سه، چهار استدلال در بحث حرمت استماع کردم، به ذهنم آید که دو، سه روایت در اینجا داریم که ضعیف است؛ اما الان که دقت کردم، دیدم که هشت، ده روایت می‌شود؛ گر چه که تک‌تک این‌ها سند و دلالتش، دارای مشکل است؛ ولی مجموعاً برای برداشتی که از آیه داریم، مؤید خوبی است که آیه‌ **«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور»** را می‌گفتیم که مراد از اجتناب، فقط نخواندن نیست؛ بلکه اجتناب، شنیدن را هم در برمی‌گیرد و این‌ها همه مؤید می‌شود که آیه شمول دارد و لذا هشت، ده روایت، تأیید بسیار خوبی دارد؛ علی‌رغم این‌که یا سندشان ضعیف است و یا دلالتشان بر حرمت اشکال دارد؛ ولی حداقل پنج، شش روایت ماند که به‌نوعی سندش ضعیف است؛ ولی دلالتش بد نیست؛ بنابراین، این هم تکمله‌ای به تنبیه شانزدهم؛ یعنی بحث استماع غنا بود. جدای از استدلال‌هایی که از منظر اطلاق روایات، سیره و استدلال به آیات که داشتیم، روایات خاصه‌ای داریم که حدود ده مورد است که بحثش را فهرست‌وار و سریع انجام دادیم؛ اگرچه‌ که هر آنچه لازم بود عرض کردیم. این تنبیه شانزدهم بود که بیان شد.

تنبیه هفدهم

بررسی کبیره بودن گناه غنا و استماع غنا

سؤال

دلایل کبیره بودن تغنی و استماع آن کدام است؟ و آیا کبیره بودن شامل هر دو این‌ها می‌شود؟

پاسخ

فرع و تنبیه هفدهم از مباحث ذیل بحث غنا، کبیره بودن سماع و استماع غنا است. ظاهراً سماع و استماع غنا از کبائر به شمار می‌آید و وجهش هم این است که اگر در روایات هم نتوانیم ملاکی برای کبیره بودنش پیدا کنیم و ملاک کبیره بودن را وعده‌ عذاب در قرآن بدانیم آن‌وقت، آن روایاتی که تعبداً آیات را بر غنا تطبیق می‌داد در اینجا به سود ما است و بحث را روشن می‌کند.

دلیل اول: آیه «من یشتری لهو الحدیث»

 ممکن است کسی بگوید که در مجموعه‌ روایات وعده‌ عذابی در حد کبیره بودن عنوان نشده است، در اینجا است که ما به آن آیات برمی‌گردیم؛ ولو این‌که می‌گفتیم، آیاتی که دلالت بر حرمت می‌کند، تطبیقش بر غنا تطبیق حقیقی نبود؛ بلکه تطبیق مجازی و تعبدی بود؛ اما بعد از این‌که این تطبیق مجازی داده شد، خصوصیات آیه به مصداق مجازی سرایت می‌کند و یکی از خصوصیات آیات، مثل آیه‌ لهو الحدیث، وعده‌ «**فَلَهُمْ عَذابٌ مُهِين**‏»(مجادله/16) است که وعده‌ عذاب شدید و خوار‌کننده است و لذاست که وعده‌ عذاب خوار‌کننده‌ای که در لهو الحدیث و بعضی دیگر از آیات بود، مصداق آن است و ویژگی‌های آیه به آن تسری می‌کند؛ مانند **«وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور»** که قبل و بعدش عذاب دارد و قول زوری که تعبداً با روایت مصداق آن می‌شد می‌گوید، این مصداق آن است و قطعاً یکی از ملاکات کبیره بودن، وعده‌ عذاب در قرآن کریم است و چون در قرآن وعده‌ عذاب منجز داده شده است، جزء کبائر به شمار می‌رود.

البته صغیره و کبیره و ملاکاتش، بحث‌های مفصلی دارد که یکی از ملاک‌های روشنش همین هست و جای بحث‌های دیگری دارد که در تناسب خودش باید بحث نمود.

آیه‌ «**مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّه**‏»(لقمان/6)، بیشتر مغنی و کسی که لهو را رواج می‌دهد را شامل می‌شود. آیه‌ **«وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور»**(حج/30) با توجه به قبل و بعدش که «**أُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعامُ**»(حج/30)‏ «**حُنَفاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكين**»(حج/31)‏ است نیز به نظر می‌رسد بیشتر تغنی را می‌گیرد و راجع به استماع، وعده‌ عذاب منجزی نیست. سؤالی که در اینجا قابل‌طرح است آن است که آیا فقط تغنی معصیت کبیره است یا استماع هم معصیت کبیره است؟ گفتیم که اگر ما ملاک را وعده‌ عذاب منجز در قران کریم بدانیم، آیه‌ لهو الحدیث تعبداً تطبیق داده شد؛ ولی ویژگی‌هایش به غنا سرایت می‌کند؛ اما آیه‌ لهو الحدیث بیشتر بر مغنی منطبق است و نه کسی که مستمع الی الغناء است.

دلیل دوم: آیه «اجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول الزور»

 آیه‌ **«فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّور»**(حج/30) شامل مستمع هم می‌شود؛ ولی در آن وعده‌ عذاب واضحی نیست. آیات دیگر مانند **«لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَ إِذا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِراما»**(فرقان/72) و امثالهم هم که دلالت بر حرمت نمی‌کرد؛ مگر با نکته‌ای که در بحث بعدی عرض می‌کنم.

جمع‌بندی کلام در تنبیه هفدهم

ملاک در استماع و سماع

 توجه کنیم که استماع که فعلی اختیاری است و با دنبال کردن خود شخص محقق می‌شود، امری ذو مراتب است. تا وقتی که می‌تواند کاری کند که نشنود استماع است منتهی، درجه‌ عالیه‌ استماع این است که اصلاً برای این‌که این را گوش دهد به فلان پارتی می‌رود. این استماع اختیاری است. یک نوع استماع هم این است که جایی می‌نشیند و مشغول کاری می‌شود و ضمناً به غنا هم گوش می‌دهد. این هم استماع است؛ به جهت این‌که می‌توانست پرهیز کند و نکرد؛ اما سماع آنجایی است که اختیاری نیست؛ مانند آن‌که در حدی که از کوچه عبور می‌کند، چاره‌ای ندارد که فلان غنا را بشنود که در اینجا، این سماع غیر اختیاری می‌شود.

نکاتی اخلاقی پیرامون خطبه‌ صد و سیزدهم نهج‌البلاغه

الف: پیش از آن‌که شما را به مرگ فراخوانند آن را به گوشتان برسانید

در جلسات گذشته چند نکته‌ اخلاقی از خطبه‌ صد و سیزدهم بیان کردیم که ادامه‌ این خطبه را پی‌ می‌گیریم. حضرت می‌فرماید: **«وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُم‏**». پیش از آن‌که شما را به سوی مرگ فرا بخوانند، دعوتش را به گوش‌هایتان برسانید. این اسماع دعوت موت، ظاهرش این است که دائم، دعوت‌های به موت قرآن و اولیای الهی را تکرار کرده و به آن توجه کنید یا در مجالس موعظه حضور پیدا کنید که دعوت موت در آنجا وجود دارد و البته درجات بالاتری هم دارد که کسی به مدارجی برسد که آن دعوت‌ها را به شکل غیر عادی بشنود. **«وَ أَسْمِعُوا دَعْوَةَ الْمَوْتِ آذَانَكُمْ قَبْلَ أَنْ يُدْعَى بِكُم‏»**، قبل از این‌که دعوتی بیاید، خود شما آن دعوت را به خودتان منتقل کنید و به گوش‌هایتان برسانید، در مجلسی بروید که بحث مرگ می‌شود و قرآن را که دعوت مرگ در آن هست را بخوانید.

ب: زاهدان دنیا اگرچه لبخند بر لب؛ اما قلبی حزین دارند

 **«إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ ضَحِكُوا وَ يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنْ فَرِحُوا»**، قلب‌های زاهدین و بی‌طمع‌های به دنیا، گریه می کند؛ اگرچه که در ظاهر خندان هستند. دلی غمگین و قلبی گریان دارند. مؤمن بدون سوز نمی شود؛ یعنی بدون سوز و گداز، ایمان معنا ندارد. اگر یک سوزی و گدازی در انسان نباشد، ایمانی برای او نیست. **«إِنَّ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا تَبْكِي قُلُوبُهُمْ وَ إِنْ ضَحِكُوا وَ يَشْتَدُّ حُزْنُهُمْ وَ إِنْ فَرِحُوا»**، در اوج سرور و شادمانی هم در دلشان رگه‌ای از غم و اندوه وجود دارد. در اوج شادی و فرح و در بهترین وضعیت‌های مسرت و شادی هم حزن شدیدی در دل آن‌ها هست و قلب آن‌ها را گرفته است. این دو جمله اشاره به این دارد که دل غمگین و محزون، نشانه‌ ایمان در دنیا است و بدون این غم و حزنی که دائم باید ما را همراهی کند، رسیدن به مقامات عالیه میسر نیست.

ج: در بهترین حالات از حیث تمکن نعم دنیا، خودشان را مذمت کرده و غبطه‌ آخرت را می‌خورند

 **و یکثر مقتهم أنفسهم و إن اغتبطوا بما رزقوا**، حتی در بهترین موقعیتی که به آن‌ها روزی داده شده است و دیگران غبطه‌ روزی آن‌ها را می خورند، خودشان را مذمت می‌کنند. توبیخشان نسبت به خویشتن فراوان است. حتی اگر در بهترین حالاتی هستند که دیگران به آن‌ها غبطه می‌خورند، آن‌قدر افق دیدشان باز است که خودشان را ملامت می کنند. بهترین حال معنوی را دارند؛ ولی باز آن را کم می‌دانند؛ چه برسد به احوال معاصی که کسی بین خود و خدایش به آن مبتلا باشد. پس اگر بهترین حالات سرور و فرح را داشته باشند، باز دلشان غمگین است و اگر بهترین وضعیت را داشته باشند تا جایی که دیگران به آن‌ها غبطه می‌خورند، باز خودشان را مذمت و توبیخ می‌کنند. این خصوصیات افراد زاهد است که دل غمگین و ملامت درونی دارند. این دو علامت غمگینی دل و ملامت درونی که به‌واسطه‌ آن، فریب دنیا را نمی‌خورند، از مهم‌ترین علامت‌هایی است که انسان‌های اهل معنا و ایمان، آن را دارا هستند. حال که به او نعمت داده شده است، ربی اکرمن نگوید و فراموش نکند؛ بلکه در بهترین حالت شادی، غمگین است در بهترین موقعیت‌ها هم خودش را ملامت می‌کند و اطمینانی ندارد که بگوید من بیمه شدم و کار تمام است.

د: به ‌جهت آرزوهای دروغین دنیا، یاد مرگ از دل‌هایتان رخت بربسته است

 **«قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَال‏**»، می‌فرمایند که یاد مرگ از دل‌های شما غائب شده است و در دل شما یاد مرگ وجود ندارد. روزی اگر آمد و رفت و به یاد آن پایان امر و مرگ نیفتادید، **«قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَال‏**» است. یاد مرگ از دل شما رخت بر بسته است و آرزوهای دروغین در ضمیر و وجدان شما حضور یافته است. دل شما پر از آرزوهای دروغین شده است که به آن نمی‌رسید و چنانچه برسید هم چیزی تهش نیست. دنیا دل شما را پر کرده است و یاد مرگ که اساس کمال شماست، از دل شما رخت بر بسته است.

ر: مالکیت دنیا درباره‌ شما بیشتر از آخرت است

 **فصارت الدنیا أملک بکم من الآخرة**، دنیا مالکیتش نسبت به شما از آخرت بیشتر است. جای این‌که آخرت شما را مالک باشد و دل و قلب شما را گرفته باشد، دنیا وجود شما را گرفته است و سراسر وجود شما دنیایی شده است. **«قَدْ غَابَ عَنْ قُلُوبِكُمْ ذِكْرُ الْآجَالِ وَ حَضَرَتْكُمْ كَوَاذِبُ الْآمَالِ فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَة**»، این زندگی زود گذر جلوی پا، بیشتر شما را به سمتی که می‌خواهد می‌برد؛ تا زندگی دیرتر و متأخر، این دنیا است که شما را به این سو و آن سو می‌برد؛ نه این‌که آخرت شما را به این طرف و آن طرف ببرد. آخرت اگر باشد، ما را به‌جایی که وظیفه‌مان هست می‌کشاند و چنانچه دنیا باشد، به جایی که شهوات ما اقتضا می‌کند، ما را دعوت می‌کند. خیلی تعبیرهای قشنگی است.

ز: رفتار و پندار زشتتان بینتان تفرقه ایجاد نموده است

 **فَصَارَتِ الدُّنْيَا أَمْلَكَ بِكُمْ مِنَ الْآخِرَةِ وَ الْعَاجِلَةُ أَذْهَبَ بِكُمْ مِنَ الْآجِلَةِ وَ إِنَّمَا أَنْتُمْ إِخْوَانٌ عَلَى دِينِ اللَّهِ مَا فَرَّقَ بَيْنَكُمْ إِلَّا خُبْثُ السَّرَائِرِ وَ سُوءُ الضَّمَائِر**، همه‌ شما برادران دینی هستید. سریرهای خبیث و ضمائر بد شما را از هم جدا کرده است و برای همین است که در کنار هم قرار نمی‌گیرید.

هـ: دارایی دنیای ناچیز شما را خوشحال و از دست رفتن آخرت، ناراحتتان نمی‌کند

**«وَ مَا بَالُكُمْ تَفْرَحُونَ بِالْيَسِيرِ مِنَ الدُّنْيَا تُدْرِكُونَهُ وَ لَا يَحْزُنُكُمُ الْكَثِيرُ مِنَ الْآخِرَةِ تُحْرَمُونَه»‏**، شما را چه شده است و چه باکی شما دارید که متاع دنیایی ناچیزی که به شما می‌رسد، این‌قدر شما را خوشحال می‌کند و این همه آخرتی که از شما گرفته می‌شود، شما را غمگین نمی‌کند. دنیای کم و نعم ناچیز دنیا، این‌قدر شما را سرمست و مغرور می‌کند و دوری و حرمان از این همه نعم بزرگ الهی، شما را غمگین نمی‌کند. این شادی و غمتان را چطور تنظیم کرده‌اید که این‌قدر کوتاه‌بین شده‌اید که مانند بچه‌ها به‌واسطه‌ چیزهای کم، این‌قدر خوشحال می‌شوید؛ ولی آن همه نعم بلند و آمال بزرگی که از شما گرفته شده است، شما را غمگین نمی‌کند. اشکالی در کار شما است که این وضع را دارید. «**وَ يُقْلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُم‏**» و کمی از دنیا که از شما گرفته شود، در چهره‌ شما نمایان می‌شود و صبر شما به پایان می‌رسد. یک چیز که از شما گرفته شد، شما را غمگین می‌کند؛ ولی گرفتن آخرت به آن بزرگی شما را غمگین نمی‌کند.

ی: این‌قدر گرفتار دنیا شده‌اید که گویا قرار است تا ابد در آن ماندگار باشید

 **«وَ يُقْلِقُكُمُ الْيَسِيرُ مِنَ الدُّنْيَا يَفُوتُكُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِي وُجُوهِكُمْ وَ قِلَّةِ صَبْرِكُمْ عَمَّا زُوِيَ مِنْهَا عَنْكُمْ كَأَنَّهَا دَارُ مُقَامِكُمْ وَ كَأَنَّ مَتَاعَهَا بَاقٍ عَلَيْكُم‏**»، این‌قدر غمگین بر فقدان نعم در دنیا می‌شوید که گویا همیشه بنا است که در اینجا باشید و گویا، متاع و کالای این دنیا ابدی، باقی و ماندگار الی الأبد خواهد بود.

1. **- وسائل‌الشیعه، ج 17، باب 101، ص 316، ح 1.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 316.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 317.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 317، ح 4.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- وسائل الشيعة، ج‏17، ص: 317، ح 5.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- مستدرک الوسائل، ج 13، باب 79، ص 220، ح 21.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- مستدرک‌الوسائل، ج 13، باب 80، ص 21، ح 2.** [↑](#footnote-ref-7)